



انسانها وجود دارند ، هرگونه معجزی تحت رهبری حزب کمونیست امکان پذیر است . ما جزو کسانی هستیم که تئوری ضد انقلابی آچسن را رد میکنند ، ما اعتقاد داریم که انقلاب قادر است همه چیز را تغییر دهد و بعد از مدت کوتاه چین نوین با جمعیت زیاد و محصولات سرشار بوجود آید ، چینی که نعمت وافر و فرهنگ شکوفان خواهد داشت ؛ تمام نظریات بدبینانه بکلی بی پایه و اساس اند .

دومین دلیل آچسن برای وقوع انقلاب چین ، ” نفوذ غرب “ است . او میگوید :

مدت پیش از سه هزار سال چین يك فرهنگ و مدنیت بلند را که خاص خود وی بود ، مصون از تأثیر خارجی ، تکامل بخشید . حتی بعد از شکست های نظامی نیز چینی ها موفق شدند بالاخره متجاوز را لجام زده و در خود مستحیل نمایند . از اینرو طبیعی بود که چین خود را مرکز جهان و عالی ترین ترجمان بشریت متمدن قلمداد کند . بعداً ، در اواسط قرن نوزدهم ، حصار نفوذناپذیر انزوای چین بوسیله غرب شکاف برداشت . این تازه واردین تحرك و تکنیک رشد یافته غیر قابل قیاس غربی ، و همچنین يك فرهنگ بلند پایه ای را که نظیر آنها متجاوزین گذشته برای چین نیاورده بودند ، با خود آوردند . تا حدی بعلت این خصوصیات و تا حدی نیز بعلت انحطاط سلطه امپراطوری مانچو ، این بار باختریان ، بجای اینکه از طرف چینی ها جذب شوند ، افکار تازه ابرای وارد چین نمودند که ضمن ایجاد اضطراب و ناامنی نقش مهمی نیز بازی کرد . چینی هائی که افکار ناروشنی دارند ، گفته های آچسن را قابل قبول میدانند — تأثیر افکار نوین وارده از غرب منشاء انقلاب است .

انقلاب علیه چه کسی متوجه بود؟ بعلمت " انحطاط سلطه امپراطوری مانچو " و بر اساس اینکه همواره ضعیف‌ترین نقاط مورد حمله قرار میگیرند ، میتوان گفت که انقلاب علیه سلسله تسین متوجه بود . آنچه که آچسن در این باره گفته است ، دقیق نیست . انقلاب ۱۹۱۱ علیه امپریالیسم جریان داشت . مردم چین علیه سلسله تسین قیام کرد زیرا که این رژیم سگ زنجیری امپریالیسم بود . مقاومت علیه تجاوز انگلستان در جنگ تریاک ، جنگ علیه تجاوز نیروهای متحد انگلیسی و فرانسه ، جنگ تای‌پین علیه سلسله تسین ، سگ زنجیری امپریالیسم ، جنگ علیه تجاوز فرانسه ، جنگ علیه تجاوز ژاپن و جنگ علیه تجاوز واحدهای متحد هشت دولت همگی بناکاسی منتهی شدند ، از این رو انقلاب ۱۹۱۱ علیه رژیم دست‌نشانده امپریالیسم ، یعنی سلسله تسین در گرفت . این است تاریخ معاصر چین تا سال ۱۹۱۱ . آن " نفوذ غرب " که آچسن از آن صحبت میکند کدام است ؟ این نفوذ — همچنانکه مارکس و انگلس در « مانیفست حزب کمونیست » ( ۱۸۴۸ ) میگویند — کوشش بورژوازی غرب است برای اینکه جهان را از راه زور بمیل خود تغییر دهد (۴) . برای تحقق این اعمال نفوذ و یا انجام این تغییر ، بورژوازی غرب به کمپرادورها و دست‌نشانده‌گانی که رسوم غرب را می‌شناختند احتیاج داشت ، و میبایست در کشورهایی نظیر چین به تأسیس مدارس و اعزام دانشجو به خارج امکان دهد ، بدین ترتیب بود که " افکار تازه " وارد چین شد . در عین زمان در کشورهایی مثل چین بورژوازی ملی و پرولتاریا بوجود آمد ، در حالیکه دهقانان دچار ورشکستگی گردیده و به پیدایش نیمه پرولتاریا بمقیاس وسیع میدان دادند . بدین طریق بورژوازی غرب دو نوع از انسانها را در

کشورهای شرق بوجود آورد: اقلیت کوچکی مرکب از نوکران امپریالیسم و اکثریتی شامل طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته باین طبقات که با امپریالیسم مبارزه میکردند. در گروه اکثریت گورکنان امپریالیسم گرد آمده‌اند که امپریالیسم خود آنها را بوجود آورده است و انقلاب از میان آنان ریشه میگیرد. بنابراین تفوذ افکار غرب نیست که "اضطراب و ناامنی" فراهم ساخته است، بلکه تجاوز امپریالیسم است که مقاومت مردم را برانگیخته است.

در يك دوران طولانی این نهضت مقاومت قریب بیش از ۷۰ سال، یعنی از جنگ تریاک در ۱۸۴۰ تا آستانه نهضت ۱۹۱۹، خلق چین برای دفاع از خود در قبال امپریالیسم فاقد سلاح ایده‌ئولوژیک بود. سلاحهای ایده‌ئولوژیک فتودالیسم کهنه و سرسخت درهم شکسته بودند، سیبایست آنها را رها کرده و ورشکستگی‌شان را اعلام نمود. در شرایط فقدان سلاح مناسب‌تر، برای مردم چین راهی جز این نمانده بود که خود را با سلاحهای ایده‌ئولوژیک و فرمول سیاسی دیگری، نظیر تئوری تحول، تئوری حقوق طبیعی و جمهوری بورژوازی که همگی از زرادخانه دوران انقلابی بورژوازی غرب، یعنی از زادگاه خود امپریالیسم به عاریت گرفته شده بودند، مجهز نماید. آنها حزب میساختند و انقلاب میکردند به خیال اینکه از این راه میتوانند بر قدرتهای خارجی پیروز گردیده و جمهوری بیاکنند. و لیکن تمامی این سلاحهای ایده‌ئولوژیک نیز نظیر سلاح ایده‌ئولوژیک فتودالیسم ناتوان از آب در آمدند، و بنوبه خود نتوانستند دوام بیاورند، لذا از صحنه مبارزه بیرون کشیده شدند و ورشکستگی‌شان آفتابی گردید.

انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه مردم چین را بیدار کرد ، و آنها را با چیز تازه‌ای آشنا نمود ؛ با مارکسیسم - لنینیسم . تأسیس حزب کمونیست در چین يك حادثه دوران‌ساز بود . خود سون یاتسن " یاد گرفتن از روسها " و " اتحاد با روسیه و همکاری با حزب کمونیست " را توصیه میکرد . در يك کلمه ، از این تاریخ چین سمت‌گیری خود را عوض نمود . طبیعتاً آچسن ، بعنوان سخنگوی یک دولت امپریالیستی ، نمیخواهد کلمه‌ای از امپریالیسم سخن بگوید . او از تجاوز امپریالیستی با این عبارت صحبت میکند : " این تازه‌واردین تحرك . . . با خود آوردند " . " تحرك " ، چه کلمه زیبایی است ! چینی‌هایی که این " تحرك " را بدست آوردند به آمریکا و یا انگلستان نرفتند ، بلکه به ایجاد " اضطراب و ناامنی " در داخل چین اکتفا نمودند ، یعنی علیه امپریالیسم و نوکران آن بانقلاب دست زدند . متأسفانه آنها يك موفقیت تنها نیز بدست نیاوردند و همیشه از طرف امپریالیستها ، یعنی مخترعین این " تحرك " سرکوب شدند . از اینرو چینی‌ها در صدد برآمدند چیز دیگری فرا گیرند ، و عجیب است که بزودی آنها اثربخش یافتند .

" حزب کمونیست چین تحت تأثیر ایده‌ئولوژیک انقلاب روسیه در اوایل سالهای بیست تأسیس گردید " . در اینجا آچسن حق دارد . این ایده‌ئولوژی در واقع چیز دیگری غیر از مارکسیسم - لنینیسم نبود . این ایده‌ئولوژی بنحو بارزی از ایده‌ئولوژی بورژوازی غرب که آچسن بعنوان " يك فرهنگ بلند پایه‌ای که نظیر آن را متجاوزین گذشته برای چین نیاورده بودند " از آن یاد میکند ، براتب بالاتر بود . اثربخشی این ایده‌ئولوژی باندازه‌ای روشن است که فرهنگ بورژوائی غرب ، که آچسن و نظایرش مغرورانه آنها در قبال فرهنگ کهنه

فئودالی چین بعنوان يك " فرهنگ بلند پایه " میستایند ، در اولین برخورد باین فرهنگ نوین مارکسیستی - لنینیستی اکتسابی خلق چین ، یعنی درك علمی جهان و تئوری انقلاب اجتماعی ، شکست خورد . این فرهنگ نوین علمی و انقلابی که خلق چین بدست آورده بود ، در اولین نبرد خود ، دیکتاتورهای نظامی شمال ، این نوکران امپریالیسم را شکست داد ؛ در نبرد دوم ، مساعی يك نوکر دیگر امپریالیسم ، یعنی چانکاپشک را برای متوقف ساختن ارتش سرخ چین در راهپیمائی طولانی ۲۵,۰۰۰ لی با ناکامی روبرو ساخت ؛ در سومین نبرد ، بر امپریالیسم ژاپن و سگ زنجیری او وان چین وی پیروز گردید ؛ و بالاخره در چهارمی به تسلط آمریکا و تمام دولتهای امپریالیستی دیگر ، به حکومت سگ زنجیری آنها چانکاپشک و مرتجعین دیگر در چین پایان داد .

اگر مارکسیسم - لنینیسم بمحض ورود به چین توانست يك چنین نقش مهمی را بازی کند ، باین دلیل بود که شرایط اجتماعی چین آنرا مطالبه میکرد ، پس از ورود با پراتیک انقلابی خلق چین پیوند یافت و خلق چین آنرا هضم نمود . هر ایده‌ئولوژی - ولو بهترین آن ، حتی مارکسیسم - لنینیسم - مادام که با واقعیات عینی مربوط نگردد ، به نیازمندیهای عینی موجود پاسخ ندهد و از طرف توده‌ها هضم نشود ، بلااثر است . ما طرفدار ماتریالیسم تاریخی و مخالف ایده‌آلیسم تاریخی هستیم .

جالب است که " آموزش و پراتیک اتحاد شوروی ، بخصوص در زمینه اقتصاد و مسئله سازمان حزبی ، تأثیر مهمی در تفکر و اصول سون یاتسن بجا گذاشت " . آنوقت " فرهنگ بلند پایه " غرب که

آچسن و امثالش اینهمه بان مینازند ، چه تأثیری در سون یاتسن داشت ؟ آچسن در این باره چیزی نمیگوید . آیا واقعاً تصادفی بود که دکتر سون یاتسن بعد از عمری تفحص در فرهنگ بورژوائی غرب برای پیدا کردن حقیقتی که بتواند میهن او را نجات دهد ، بالاخره ناامید گردیده و برای ” یاد گرفتن از روسیه “ بسوی آن برگشت ؟ البته نه . مسلماً این تصادفی نبود که سون یاتسن و خلق رنج‌دیده چین که وی نماینده آن بود ، هر دو در اثر ” نفوذ غرب “ بر آشفته بودند و تصمیم گرفتند ” با روسیه اتحاد و با حزب کمونیست همکاری کنند “ ، و علیه امپریالیستها و عمال آنها بمبارزه سرگ و زندگی دست بزنند . اینجا آچسن جرأت نمیکند که بگوید شوروی‌ها متجاوزین امپریالیستی بودند و سون یاتسن از متجاوزین درس گرفت . بسیار خوب ، وقتیکه سون یاتسن توانست از شورویها درس بیاموزد و آنها نیز متجاوزین امپریالیست نیستند ، چرا جانشینان وی ، چینی‌هایی که پس از وفات او زندگی میکنند ، نمیتوانند از شورویها درس بیاموزند ؟ چرا چینی‌ها ، غیر از سون یاتسن ، ” تحت تسلط شورویها “ ، ” ستون پنجم کمین‌ترن “ و ” عمال امپریالیسم سرخ “ هستند ، برای اینکه آنها در مارکسیسم - لنینیسم درك علمی جهان و تئوری انقلاب اجتماعی را فرا گرفتند ، و آنها را با خصوصیات چین منطبق ساختند ، به جنگ آزادیبخش توده‌ای چین و انقلاب توده‌ای بزرگ دست زدند ، و يك جمهوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق را ایجاد کردند ؟ چنین منطبق عالی میتوان در تمام جهان پیدا کرد ؟

خلق چین بعد از آنکه مارکسیسم - لنینیسم را فرا گرفت از لحاظ معنوی از حالت پاسیف گذشته بیرون آمده و ابتکار را بدست گرفته

است . از آن ببعد میبایست دوران تاریخ معاصر جهان که در آن مردم چین و فرهنگ آن مورد تحقیر بودند ، پایان یابد . جنگ آزادیبخش توده‌ای بزرگ و پیروزمند و انقلاب کبیر توده‌ای ، فرهنگ بزرگ خلق چین را احیا کرده و میکنند . از نظر معنوی ، این فرهنگ خلق چین هم‌اکنون از هر فرهنگ جهان سرمایه‌داری بالاتر است . بطور مثال نمونه وزیر خارجه آمریکا آچسن و امثال او را در نظر میگیریم ، اطلاعات آنها درباره چین و جهان معاصر از اطلاعات هر سرباز عادی ارتش آزادیبخش توده‌ای چین پائین‌تر است .

تا اینجا آچسن نظیر يك استاد بورژوازی که متن خسته کننده کنفرانس خود را قرائت میکند ، کوشیده است که نشان دهد در پی کشف علل و آثار حوادث چین است . انقلاب در چین اولاً بعلت اضافه جمعیت و ثانیاً در اثر نفوذ افکار غرب بوقوع پیوسته است . بطوریکه ملاحظه میکنید ، او میخواهد خود را متخصص تئوری علیت نشان دهد . ولی بعداً این خرده تئوری مجعول و کسالت‌آور علیت نیز ناپدید میشود و فقط انبوهی حوادث غیرمفهوم باقی میماند . چینی‌ها بکلی بی‌معنا برای قدرت و پول می‌جنگیدند و بهم بدگمان بودند و از هم نفرت داشتند . يك تغییر غیر قابل درکی در تناسب قوای روحی دو طرف متخاصم ، یعنی گویندگان و حزب کمونیست ، پدید آمد ، روحیه یکی مربعاً تا زیر صفر پائین آمد در حالی که روحیه دیگری تا حد التهاب بالا رفت . علت چه بود ؟ کسی نمیداند . این منطق خاص " فرهنگ بلند پایه " مالک متحده آمریکا است که دین آچسن نمایندگی آنرا دارد .



## یادداشتها

- ۱ - انقلاب بورژوائی ۱۷۷۵ - ۱۷۸۳ ، که بنام جنگ استقلال معروف است ، و در آن مردم آمریکای شمالی تسلط استعماری انگلستان را طرد کرد .
- ۲ - مردم مغولستان در جنگ آزادیبخش خود از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ ، تحت رهبری حزب انقلابی توده‌ای مغولستان ، دستجات باند گارد سفید روسی و دیکتاتورهای نظامی شمال چین را ، که از طرف امپریالیستهای ژاپن حمایت می‌شدند ، بیرون راند ، سلطه فئودالهای مغول را سرنگون ساخت و جمهوری توده‌ای مغولستان را بنیاد نهاد .
- ۳ - توماس ربرت مالتوس ( ۱۷۶۶ - ۱۸۳۴ ) ، روحانی پروتستان انگلیسی و اقتصاددان مرتجع در اثری بنام « راجع بمسئله نفوس » ( ۱۷۹۸ ) چنین مینویسد : « افزایش نفوس در صورتیکه بمانعی نخورد ، برحسب تصاعد هندسی انجام میگیرد . مواد غذایی فقط به نسبت تصاعد عددی بالا میرود . » با تکیه باین فرضیه اختراعی ، مالتوس باین نتیجه رسید که تمام فقر و جنایت در جامعه بشری پدیده‌های طبیعی و جاودانی هستند . بنا بمعقیده وی تنها راه برای حل مسئله فقر زحمتکشان عبارت است از کوتاه کردن عمر ، تقلیل جمعیت یا جلوگیری از افزایش آن . مالتوس قحطی ، وبا و جنگ را بعنوان وسایلی برای تقلیل جمعیت محسوب میدارد .
- ۴ - مراجعه شود به « مانیفست حزب کمونیست » ، فصل اول ، « بورژواها و پرولترها » . بورژوازی « ملتها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که باصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند . خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می‌آفریند » .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

www.KetabFarsi.com

**毛泽东选集  
第四卷**

\*

外文出版社出版（北京）  
1973年（32开）第一版  
1975年第一版第二次印刷  
编号：（波斯）1050—2095  
00240  
1—Pe—444P